

بررسی تأثیر گفتمان رسمی بر روایت زنان از جنگ ایران و عراق

دکتر سعید مدنی^۱، فریبا نظری^۲

چکیده

این مقاله برگرفته از تحقیقی با همین عنوان است که به بررسی روایات زنان از جنگ ایران و عراق در خاطراتشان از حیث چگونگی رابطه آنها با گفتمان رسمی جمهوری اسلامی می پردازد. فرضیه اصلی آن این است که زنان در روایت خاطراتشان از جنگ ایران و عراق تحت تأثیر گفتمان رسمی جامعه هستند، و خود از این روند اطلاعی ندارند. در واقع دانش آنها از جنگ، شکل گرفته از مفصل بندی گفتمان رسمی جامعه است. چارچوب نظری این مقاله برگرفته از آرای نورمن فرکلاف است، که مفاهیم بنیادین نظرات وی استخراج و درباره آن بحث شده و سپس در بخش تلفیق نظریه و روش تحلیل انتقادی گفتمان، مفاهیم استخراجی در تحلیل خاطرات زنان از جنگ بکار رفته است. به این منظور بخشی از خاطرات جنگ چهارتن از زنان که طی سالهای ۵۹ تا ۸۶ به صورت کتاب چاپ شده با این روش بررسی گردیده است. حاصل تحلیل انتقادی گفتمان این خاطرات، مشاهده گزاره های متعدد گفتمان رسمی جمهوری اسلامی است که خود نشأت گرفته از گزاره های گفتمان غیر رسمی انقلاب اسلامی و گفتمان دینی است.

واژگان کلیدی: گفتمان، گفتمان رسمی، روایت، خاطره، تحلیل انتقادی گفتمان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۷/۱۱/۲۸

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۷/۸/۲۵

۱- استاد یار گروه جامعه شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

۲- دانش آموخته رشته جامعه شناسی از دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی (نویسنده مسئول)

مقدمه

جنگ از جمله مفاهیم پیچیده‌ای است که می‌توان تعاریف متعددی از آن ارائه داد. شاید رسیدن به تعریفی واحد در این خصوص به دلیل رویکردهای متنوع جامعه‌شناختی، نظامی، سیاسی، روان‌شناختی و... کاری دشوار باشد. اما از هر منظری که جنگ را تعریف کنیم، می‌توانیم بگوییم پدیده‌ای است که تمام ویژگی‌های یک موجود زنده را دارد. رشد می‌کند و از شکلی به شکل دیگر تغییر می‌یابد. با وجود برخی تصورات رایج، جنگ به هیچ روی پدیده‌ای میرا نیست. گرچه در بعد فیزیکی پایان می‌یابد، اما جامعه و کنش‌گرانش آن همچنان با فضای نشانه‌ای و نمادین آن در حال تعامل‌اند. به دنبال پیروزی انقلاب ایران در سال ۵۷، آغاز حمله همسایه غربی به این کشور بعد از حدود بیست ماه، جامعه ایران را درگیر واقعه بزرگی کرد که حدود هشت سال جنگ را در پی داشت. جنگی که علاوه بر خسارت‌های مادی و اقتصادی، آثار و پیامدهای اجتماعی، فرهنگی و روانی بسیاری را بر افراد عادی جامعه و نیز خانواده‌های درگیر با جنگ وارد کرده است.

با اتمام جنگ و رسیدن دوران صلح شاهد بررسی آسیب‌شناسی آثار ناشی از جنگ هستیم. با پذیرفتن تاریخی شدن چنین حادثه‌ای، دو نکته را می‌توان استنباط نمود؛ نخست اینکه هر نسلی در هر دوره‌ای با نگاه خود به گذشته می‌نگرد و با توجه به وضعیتی که در آن بسر می‌برد گذشته را بازخوانی و بازنویسی می‌کند که حاصل شکل‌گیری نگاه تاریخی جدیدی نسبت به گذشته است. دوم اینکه قابلیت یک حادثه بزرگ تاریخی و تا اندازه‌ای ویژگی آن بر این است که توانایی پاسخگویی به نیازها با روشهای متفاوت در وضعیت‌های گوناگون را دارد. این ویژگی بیان‌کننده این معناست که حوادث بزرگ تاریخی مشخصه ماندگاری و پایداری دارند. این مهم بیش از آنکه حاصل تلاش تبلیغاتی و سایر ملاحظات باشد در ذات و حقیقت حوادث نهفته است» (شیخ، ۱۳۶۳).

اگر روایت را تاریخ حال بدانیم و ادراک خود را از پدیده‌های گذشته به وسیله‌ی آن بیان کنیم، این فاعلان روایت و کنش‌گران عمل‌گفتمانی‌اند که از خلال روایت‌های گوناگون، نسبت خود را با واقعه‌ای تاریخی چون جنگ که در ظاهر زمان وقوعش به پایان رسیده است، بیان خواهند کرد.

روایت‌های جنگ، بیانگر ادراک و استنباط فاعلان آنها از این پدیده خواهد بود. اما چگونه تاریخ حال جنگ به عنوان واقعه‌ای سپری شده در روایت‌هایی از آن تجلی پیدا می‌کند؟ چگونه دانش ما راجع به جنگ از طریق روایت شکل می‌گیرد؟

هر کنش‌گری روایتی خاص از یک پدیده دارد. به عبارتی دیگر روایت‌ها به تعداد فاعلان آنها، متکثرند. درحالیکه دربررسی روایت‌های مختلف از پدیده‌ای چون جنگ، خط سیر یک شیوه روایتی واحد و یکسان به چشم می‌خورد. به طوری که فاعلان متعدد روایت‌ها خود از چنین روایت واحدی بی‌خبرند. در واقع در فرآیندی به پیروی از هنجارهای ایدئولوژیک گفتمان رسمی، گرفتار آمده و دچار طبیعی‌شدگی گشته‌اند. پرسش این است که چگونه این جریان تا بدین حد ناخودآگاه و طبیعی جلوه می‌کند؟ از آنجا که معمولاً منبع صدور گزاره‌های ایدئولوژیک در یک جامعه زبانی، مردان هستند و هنجارهای ایدئولوژیک اغلب توسط کنش‌گران مرد تعیین می‌شود و به نوعی به گفتمان رسمی جامعه پیوند می‌خورد، این مقاله در جستجوی این مطلب است که گفتمان رسمی در ارجاع به چه گزاره‌هایی روایت زنان از جنگ را شکل می‌دهد؟ علاوه بر آن این مقاله به دنبال پیوند معنادار سه عنصر «عمل اجتماعی»، «عمل گفتمانی» و «متن» در روایت زنان از جنگ است. «تلقی اساسی این است که پیوند معناداری میان ویژگی‌های خاص متون، شیوه‌هایی که آنها با هم پیوند می‌خورند و ماهیت عمل اجتماعی، وجود دارد» (فرکلاف، ۱۳۷۹). و این همه در خاطرات زنان از جنگ و نحوه روایتشان نیز مفروض است. روایت زنان از جنگ، مبین تصویر آنها از خود / دیگری و از جنگ است. نحوه روایت آنها از جنگ نیز ناشی از دانش آنها درباره این پدیده است. از آنجا که جریانی طی شده تا دانش زنان نسبت به جنگ، هویت آنها را راجع به جنگ از طریق روایت خاطراتشان شکل دهد، روند طبیعی‌شدگی در خصوص روایت زنان، چگونه تا این حد ناخودآگاه جلوه می‌کند؟ گفتنی است روایت‌های مورد نظر زنان در این مقاله، خاطراتی است که آنها از جنگ بیان کرده‌اند. در پژوهشی که با همین عنوان انجام شده، خاطرات چهار تن از زنان درباره ی جنگ با روش تحلیل انتقادی گفتمان و الگوی نورمن فرکلاف بررسی و تحلیل شده است که برای رعایت اختصار در این مقاله، فقط بخشهایی از خاطرات یکی از آنها همراه با تحلیل آن ارائه می‌شود.

مبانی نظری تحقیق

مفاهیم نظری در آرای نورمن فرکلاف

گفتمان: «گفتمان» از جمله مفاهیم مهم و کلیدی است که در شکل دادن به تفکر فلسفی، اجتماعی و سیاسی مغرب زمین نیمه دوم قرن بیستم، نقش به‌سزایی داشته است. اگرچه این مفهوم در ادبیات فلسفی - اجتماعی قرون وسطی و به ویژه دوران مدرن، کاربرد فراوانی داشته و آن را در نوشته‌های «ماکیاولی»، «هابز» و «روسو» نیز می‌توان یافت، اما در چند دهه اخیر نیز متفکرانی چون «امیل بنویسته»، «میشل فوکو»، «ژاک دریدا» و دیگر متفکران برجسته معاصر غربی، معنایی متفاوت به خود گرفته است. این تفاوت معنایی به حدی است که در دو دهه اخیر، نویسندگان و سخنرانان آکادمیک غربی، در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود و به هنگام کاربرد این مفهوم، بر این نکته تأکید می‌کنند که آن را مثلاً «به معنای فوکویی آن» یا «به معنای فراساختارگرایی آن» به کار می‌برند (سلیمی، ۱۳۸۳، ص ۵۰).

فرکلاف معتقد است گفتمان «به واسطه‌ی ساختارهایی شکل می‌گیرد اما خود در شکل‌دهی و شکل‌دهی مجدد ساختارها و در بازتولید و تغییر آن‌ها نیز سهم دارد. این ساختارها به‌طور بی‌واسطه دارای ماهیتی گفتمانی و ایدئولوژیک‌اند (مانند نظم‌های گفتمان، رمزها و عناصر آن‌ها همچون واژه‌ها یا آداب نوبت‌گیری در گفت‌وگو) اما به‌طور غیرمستقیم، ساختارهای سیاسی و اقتصادی، مناسبات بازار، روابط مبتنی بر جنسیت، روابط موجود در دولت و نهادهای جامعه‌ی مدنی همچون آموزش و پرورش را نیز در خود جای می‌دهند.» (فرکلاف، ۱۳۷۹، ص ۹۶). فوکو نیز در این باره اعتقاد دارد: «هرجا که بین موضوعات، انواع گزاره‌ها، مفاهیم و گزینش‌های مضمونی بتوان نظمی، همبستگی‌هایی، «موقعیت‌هایی در فضای مشترک، اثر دوطرفه‌ای» و تغییر شکل‌های مرتبطی پیدا کرد، آنگاه الگوی منظم یا نظام پراکنندگی مشخصی پیدا شده و یک شکل‌بندی گفتمانی شناسایی شده است» (اسمارت، ۱۳۸۵، ص ۴۹). فرکلاف، گفتمان را مجموعه‌ی به هم تافته‌ای از سه عنصر عمل اجتماعی، عمل گفتمانی (تولید، توزیع و مصرف متن) و متن می‌داند، و تحلیل یک گفتمان خاص، تحلیل هر یک از این سه بعد و روابط میان آن‌هاست. با این فرض که پیوندی معنادار میان ویژگی‌های خاص متون، شیوه‌هایی که متون با یکدیگر پیوند می‌یابند و تعبیر

می شوند و ماهیت عمل اجتماعی آنها وجود دارد. در همین واریسی اولیه مفهوم گفتمان، ما با سه بعد اصلی روبه‌رو می شویم:

الف) کاربرد زبان.

ب) برقراری ارتباط میان باورها (شناخت).

ج) تعامل در موقعیت‌های اجتماعی (میرفخرایی، ۱۳۸۳، صص ۸-۹).

ایدئولوژی: فرکلاف معتقد است «طبیعی شدگی و عدم شفافیت ایدئولوژی‌ها از ویژگی‌های اساسی گفتمان به شمار می رود. عدم شفافیت ایدئولوژی در ذات آن قرار دارد او تأکید می کند که ایدئولوژی‌ها را نباید با دیدگاه‌ها یا باورها یکسان دانست. وی ایدئولوژی را متضمن باز نمود جهان از دید منافع خاص می داند. به عقیده او ایدئولوژی فاعلانی را تولید می کند که ظاهراً مقید و مخلوق نیستند، بلکه آزاد، شبیه به هم، و در قبال کنش‌های خود مسئول اند. ایدئولوژی‌ها از حد و مرزهای گونه‌های موقعیتی و نهادها گذر می کنند و ما بایستی بتوانیم استدلال کنیم که آن‌ها چگونه از رمزهایی خاص یا گونه‌های خاصی از گفتمان فراتر می‌روند، (مثالی ساده در این مورد استعاره‌هایی است که در آن‌ها ملت به عنوان یک خانواده مطرح می‌شود) و این که ایدئولوژی چگونه با ساختن و بازسازی روابط میان چنین چیزهایی ارتباط پیدا می‌کند» (همان، ص ۹۹).

سؤال اساسی درباره‌ی ایدئولوژی این است که چه ویژگی‌ها یا چه سطوحی از زبان و گفتمان ممکن است دارای بار ایدئولوژیک شوند؟ معمولاً ادعا می‌شود که این، «معانی» هستند که گاهی به عنوان «محتوا» در مقابل «صورت»، از آن یاد می‌شود که بار ایدئولوژیک پیدا می‌کنند و غالباً منظور از «معانی» صرفاً یا عمدتاً معانی واژگانی است. تردیدی نیست که معانی واژگانی مهم‌اند اما پیش فرض‌ها، اشاره‌های ضمنی، استعاره‌ها و انسجام که همگی جنبه‌هایی از معنا را تشکیل می‌دهند، نیز مهم هستند. به عنوان مثال مفسران بر مبنای سرخ‌ها و اشارات موجود در متن و نیز با استفاده از منافع دیگر (از جمله ساختارهای ایده‌ئولوژیک و گفتمانی درونی شده) به تعبیرهایی منسجم از متون دست پیدا می‌کنند. انسجام عاملی اساسی در ساختن و بازسازی ایدئولوژیک چیزها در گفتمان است. یک متن سوژه‌ای را مبنای قرار می‌دهد که «می‌تواند» به طور خودکار، عناصر بالقوه متنوعی را که پیوند آشکاری با هم ندارند به یکدیگر پیوند دهد تا به آن معنا بخشد.

با مبنا قرار دادن چنین سوژه‌ای در واقع متن به ایجاد آن سوژه کمک می‌کند. اما تقابل «صورت» - «محتوا» خود تقابلی گمراه کننده است. در واقع، ویژگی‌های صوری متون ممکن است در سطوح متفاوت به ایدئولوژی آراسته شوند. حتی جنبه‌هایی از سبک یک متن ممکن است به لحاظ ایدئولوژیک معنا دار باشد (همان، ص ۱۰۰).

صورت بندی ایدئولوژیک: « منظور از صورت بندی‌های ایدئولوژیک، مواضع ایدئولوژیکی متفاوتی است که با نیروهای گوناگون درون نهاد پیوند دارد. گوناگونی شکل‌های ایدئولوژیک، هم شرط لازم مبارزات بین نیروهای مختلف درون نهاد است، و هم نتیجه آن. به سخن دیگر، تضاد نیروها موجب می‌شود که سدهای ایدئولوژیک بین آنها ایجاد گردد، و مبارزه ایدئولوژیک بخشی از این تلاش است. این مبارزات نهادی با مبارزه طبقاتی رابطه دارند، هر چند که این رابطه لزوماً مستقیم یا شفاف نیست، و هدایت ایدئولوژیک و گفتمانی نهادها خود موضوعی است که مبارزه‌ی بین طبقات برسر آن صورت می‌گیرد» (همان، ص ۴۷).

به نظر فرکلاف «نهادهای اجتماعی شامل صورت‌بندی‌های ایدئولوژیک - گفتمانی گوناگون هستند که با گروه‌های مختلف در درون نهاد پیوند دارند، و از میان این صورت‌بندی‌ها معمولاً یکی بردیگران مسلط است. هر صورت‌بندی ایدئولوژیک - گفتمانی، نوعی «جامعه‌ی زبانی» است که هنجارهای گفتمانی ویژه‌ی خود را دارد. اما از آن جا که در چارچوب همین هنجارها محاط و نمادپردازی شده است، هنجارهای ایدئولوژیکی خود را نیز دارد. فاعلان نهادی، مطابق با هنجارهای یک صورت‌بندی ایدئولوژیک - گفتمانی، در جایگاه فاعلانی پرورش می‌یابند که ممکن است از شالوده‌های ایدئولوژیکی آنها آگاه نباشد. از جمله خصایص یک صورت‌بندی ایدئولوژیک - گفتمانی مسلط، توان آن در طبیعی کردن ایدئولوژی‌هاست، یعنی می‌تواند برای ایدئولوژی‌ها به عنوان مواردی از عقل سلیم غیر ایدئولوژیک مقبولیت کسب کند» (همان، ص ۲۳).

طبیعی شدگی ایدئولوژیک: طبیعی شدگی، باز نمودهای ایدئولوژیک خاص را به صورت عقل سلیم در می‌آورد و بدین وسیله آنها را غیرشفاف می‌کند، یعنی دیگر به عنوان ایدئولوژی به آنها نگاه نمی‌شود. این تأثیرات را می‌توان به کمک (الف) فرایند شکل بخشیدن به فاعلان و (ب) مفهوم صورت‌بندی ایدئولوژیک - گفتمانی مسلط توضیح داد. بنابراین، فاعلان نوعاً از ابعاد

ایدئولوژیک جایگاه‌های فاعلی که اشغال می‌کنند، بی‌خبرند. البته این گفته بدان معناست که آنان به هیچ وجه قابل قبولی نسبت به ابعاد ایدئولوژیک مورد نظر متعهد نشده‌اند. چه بسا شخصی که یک فاعل اجتماعی است، بدون آگاهی از وجود تناقضات، چند جایگاه فاعلی نهادی را که به لحاظ ایدئولوژیک ناهمساز هستند، اشغال کند یا جایگاه فاعلی‌ای را اشغال کند که با باورها و وابستگی‌های سیاسی یا اجتماعی او سازگاری ندارد (همان، صص ۵-۵۱). فرکلاف معتقد است که:

الف: ایدئولوژی‌ها و اعمال ایدئولوژیک ممکن است به اندازه‌ی کم و یا زیاد از منشأ اجتماعی و منافع خاصی که به وجودشان آورده‌اند بگسلند - به عبارت دیگر، ممکن است کم‌تر و یا بیشتر «طبیعی» شوند و در نتیجه، به جای آن که برخاسته از منافع طبقات یا گروه‌های اجتماعی دانسته شوند، به صورت عقل سلیم جلوه می‌کنند و به طبیعت اشیا یا مردم منتسب می‌گردند.

ب: از این رهگذر، ایدئولوژی‌ها و اعمال طبیعی شده به بخشی از «دانش پایه» تبدیل می‌شوند و در تعامل فعال می‌شوند و در نتیجه انتظام در تعامل می‌تواند وابسته به آن‌ها باشد

ج: بدین ترتیب، انتظام در تعامل‌ها، به عنوان رخداد‌های «خرد» و «موضعی» به انتظامی بالاتر، یعنی به توافقی بر سر مواضع و اعمال ایدئولوژیک وابسته خواهد بود (همان، صص ۳۸).

هنجارهای ایدئولوژیک: «برای شکل بخشیدن به فاعل، فراگیری «شیوه‌های تجویزی» حرف زدن که به یک مقام فاعل منسوب است باید همزمان با فراگیری «شیوه‌های نگاه کردن» (هنجارهای ایدئولوژیک) مرتبط با آنها صورت پذیرد». این مطلبی است که فرکلاف بر آن تأکید دارد زیرا به باور او یک مجموعه از هنجارهای گفتمانی «الزاماً در بردارنده‌ی دانش پایه خاصی است و چون مفهوم یاد شده شامل عنصری ایدئولوژیک است، می‌شود هنجارهای ایدئولوژیک مربوط به این دو را همزمان آموخت» (همان، صص ۵۰). وی سپس اعلام می‌کند «نهادها به عنوان نظم‌های ایدئولوژیک و گفتمانی، مجموعه‌های بدیل از هنجارهای گفتمانی و ایدئولوژیک را نیز در اختیار دارند. به علاوه هر چارچوب نهادی، فرمول‌بندی‌ها و نمادپردازی‌های مربوط به مجموعه‌ی خاصی از بازنمودهای ایدئولوژیک را در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر شیوه‌های خاص سخن گفتن بر پایه‌ی شیوه‌های نگریستن خاص، بنا می‌شود» (همان، صص ۴۵-۴۷).

نهاد های اجتماعی: گفتیم که می توان نهاد اجتماعی را نوعی جامعه ی زبانی، (و با بسط معنی) جامعه ی ایدئولوژیک، نامید و مدعی شد که نهادها فاعلان را به طور ایدئولوژیک و گفتمانی شکل می بخشند. در حقیقت نهادها خود را چنان می نمایند که گویی چنین ویژگی هایی دارند - اما فقط در مواقعی چنین است که یک صورت بندی ایدئولوژیک - گفتمانی آشکارا بر بقیه مسلط است. به نظر فر کلاف « این ویژگی ها را به خوبی می توان به صورت بندی ایدئولوژیک - گفتمانی و نه به نهاد اجتماعی، نسبت داد: زیرا صورت بندی ایدئولوژیک - گفتمانی است که فاعلان را با مجموعه هایی که در اختیار دارد مرتبط می کند - مجموعه هایی از رخداد های گفتاری، مشارکین، صحنه ها، موضوع ها، هدف ها، و به طور همزمان، باز نمود های ایدئولوژیک». فر کلاف می گوید: «صورت بندی های ایدئولوژیک - گفتمانی بنا به میزان سلطه شان مرتب شده اند. معمولاً می توان در نهادی اجتماعی یک صورت بندی ایدئولوژیک - گفتمانی «مسلط» و یک یا چند صورت بندی ایدئولوژیک - گفتمانی «تحت سلطه» تشخیص داد» (همان، صص ۴۸-۴۹). می توان به رابطه ی میان سه سطح پدیده های اجتماعی، یعنی ۱- صورت بندی اجتماعی، ۲- نهاد اجتماعی و ۳- کنش اجتماعی - همچون رابطه ای نگرست که از «بالا» به «پایین» معین می شود؛ به این ترتیب که صورت بندی اجتماعی تعیین کننده ی نهاد های اجتماعی است و نهاد های اجتماعی تعیین کننده ی نوع کنش اجتماعی هستند. از یک سو باید گفت که این جهت تعیین کنندگی جهتی است بنیادی، و از سوی دیگر آن را به دلیل مکانیکی بودن (یا نادیاکتیوی بودن) ناکافی دانست، چرا که اجازه نمی دهد تعیین کنندگی از پایین به بالا نیز وجود داشته باشد (همان، صص ۴۳).

اطلاعات زمینه ای: مفهوم دانش زمینه ای جنبه های مختلف «اطلاعات زمینه ای» را که در تعامل بر اساس آن ها عمل می شود - باورها، ارزش ها، ایدئولوژی ها، و نیز دانش در معنای واقعی کلمه - به «دانش» تبدیل می کند. «دانش» به واقعیاتی که باید شناخته شوند دلالت دارد - واقعیاتی که در گزاره هایی که مستقیماً و به طور شفاف به آن ها مربوط اند رمز گذاری شده اند. چنانچه یک صورت بندی ایدئولوژیک - گفتمانی سلطه ی بی چون و چرا در یک نهاد داشته باشد، تمایلی پدید می آید که هنجار های آن صورت بندی ایدئولوژیک - گفتمانی هنجار هایی عمیقاً طبیعی شده، و به عنوان هنجار های خود نهاد، تلقی شوند. در چنین مواقعی، باز نمود ایدئولوژیک معینی از یک واقعیت شاید صرفاً به صورت بازتاب شفاف واقعیتی جلوه کند که به نحو یکسانی به همگان

عرضه شده است. به این ترتیب ایدئولوژی «واقعیت» را، به عنوان معلول می‌آفریند. مفهوم ناروشن دانش زمینه‌ای، این معلول ایدئولوژیک را باز تولید، تکمیل و منعکس می‌کند، چه به «واقعیت‌هایی» از آن دست، مانند هر واقعیت دیگری، چونان موضوع دانش می‌نگرد. به قول فرکلاف: «مفهوم دانش زمینه‌ای در باز تولید تأثیر ایدئولوژیک دیگری نیز نقش دارد که همانا تأثیر «فاعل خودمختار» جلوه‌ای خاص است از گرایش عمومی به سوی عدم شفافیتی که وی آن را در ذات ایدئولوژی قرار داده است (همان، صص ۵۳-۵۴).

هژمونی: هژمونی عبارت است از سلطه یکی از طبقات اقتصادی بر کل جامعه در اتحاد با نیروهای دیگر اجتماعی (به عنوان یک جبهه). اما این سلطه همواره به صورت ناقص و موقتی و به عنوان یک «تبادل ناپایدار»، حاصل می‌شود. هژمونی بیش از آن که صرفاً در پی تسلط بر طبقات فرودست باشد، به دنبال آن است که از رهگذر دادن امتیازات و با استفاده از ابزارهای ایدئولوژیک دست به اتحاد و ادغام با آنان بزند تا رضایت‌شان را به دست آورد.

ابعاد ایدئولوژیک مبارزه‌ای هژمونیک را می‌توان برحسب دیدگاهی از گفتمان که پیشتر فرکلاف آن را معرفی کرده است مفهوم‌سازی و تحلیل کرد. «نظم گفتمان، جنبه‌ی گفتمانی - ایدئولوژیک یک تناقض یا توازن ناپایدار را شکل می‌دهد. توجه کنید که دیدگاه پیش گفته درباره‌ی یک نظم گفتمانی به عنوان گره‌ای نامتجانس و متناقض، با مفهوم گره ایدئولوژیک انطباق دارد. عمل گفتمانی جنبه‌ای از مبارزه‌ای است که به درجات متفاوت در باز تولید یا تغییر نظم موجود گفتمان و از رهگذر آن، در باز تولید یا تغییر روابط قدرت و روابط اجتماعی موجود سهم است. در بیشتر انواع گفتمان، دست‌اندرکاران اصلی گفتمان، طبقات با نیروهای سیاسی نیستند که به نحو نسبتاً مستقیم با طبقات یا جبهه‌ها مرتبط باشند، بلکه به عنوان مثال معلمان و دانش‌آموزان، و کلا و موکلان، پلیس و مردم، زنان و مردان هستند. هژمونی فرآیندی اجتماعی است، در حالی که بیشتر گفتمان‌ها ماهیت موضعی دارند و در داخل یا در حاشیه‌ی نهادهای خاص مانند خانواده، مدرسه، همسایگان، کارگاه‌ها، دادگاه‌ها و مانند آن‌ها روی می‌دهند. هژمونی همچنین قالب نیز فراهم می‌کند. موفقیت هژمونی در سطح اجتماعی نیازمند میزانی از یکپارچگی نهادهای منطقه‌ای و نیمه مستقل و روابط قدرت است، به گونه‌ای که این روابط قدرت، تا حدی به وسیله‌ی روابط هژمونیک شکل می‌گیرد. این امر توجه ما را به پیوندها و روابط میان نهادها و پیوندها و تحرک میان

نظم‌های نهادی گفتمان جلب می‌کند. یکپارچه‌سازی و دستیابی به وحدت امری است که باید به آن بهای کافی و وافی داد، هر چند که دستیابی به آن دشوار است. اما باید مراقب بود که بهای یکپارچه‌سازی، استقلال و یکپارچگی نسبی مبارزات غیرطبقاتی بین جنسیت‌ها، دستجات قومی و مقوله‌های مختلف عامل نهادی کم‌اهمیت و ناچیز تلقی نشود» (همان، صص ۱۰۳-۱۰۵).

روش تحلیل انتقادی گفتمان در آرای نورمن فرکلاف

تحلیل گفتمان با اهداف انتقادی

تحلیل گفتمان، مطالعه چگونگی ساخت متون، کارکردهای آنها در زمینه‌های مختلف و تناقضات درون آنهاست. این روش از خاستگاه‌های متنوعی برخوردار است، از نظریه کنش‌گفتاری «آستین»، تا ساختارگرایی و پسا-ساختارگرایی، هرمنوتیک، نظریه انتقادی و در نهایت نظریات «فوکو».

گفتمان انتقادی، بحث تحلیل گفتمان را یک سطح ارتقا می‌دهد. تحلیل گفتمان از نظر شمول معنایی در گستره‌ای فراتر از زبان‌شناسی اجتماعی و زبان‌شناسی انتقادی به همت متفکرانی چون ژاک دریدا، میشل پشو و میشل فوکو و به ویژه توسط اندیشمندی چون ون‌دایک و نورمن فرکلاف که به طور مستقیم به این رشته اهتمام ورزیدند، وارد مطالعات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شد و شکل انتقادی به خود گرفت. بنیان‌های فکری تحلیل گفتمان فراتر از تحلیل متن یا نوشتار یا تحلیل گفتار است. تحلیل گفتمان مبتنی بر پیش فرض‌هایی می‌باشد که عبارت از:

۱- متن واحد، تفسیرهای متفاوتی را برمی‌انگیزاند. ۲- خواندن، همیشه نادرست خواندن متن است. ۳- متن یک کل معنادار است - معنای آن لزوماً در خود متن نیست. ۴- متن‌ها بار ایدئولوژیک دارند. ۵- حقیقت همیشه در خطر است. ۶- هر متنی در شرایط خاصی تولید می‌شود از این رو زمینه اجتماعی آن بسیار مهم است (بهرامپور، ۱۳۷۸).

فرکلاف بین اهداف انتقادی و توصیفی در تحلیل گفتمان تمایز قائل می‌شود. «اولاً انتظام تعاملات به وجود «دانش زمینه‌ای» مفروض وابسته است، و ثانیاً دانش زمینه‌ای در برگیرنده‌ی باز نموده‌های ایدئولوژیک «طبیعی شده» است، یعنی در برگیرنده‌ی آن دسته از باز نموده‌های ایدئولوژیک که اندک اندک به صورت «عقل سلیم» غیر ایدئولوژیک به نظر می‌آیند. اختیار کردن اهداف انتقادی به معنی آن است که در جهت روشن کردن این گونه طبیعی‌شدگی‌ها بکوشیم، و به بیان کلی‌تر، به

معنی آن است که تعین‌ها و تأثیرات اجتماعی گفتمان را که ماهیتاً از دید مشارکین آن مخفی می‌مانند آشکار سازیم. تحقیقات «توصیفی» درباره‌ی گفتمان، که در حال حاضر وجه غالب تحقیقات را تشکیل می‌دهند، فاقد چنین ملاحظاتی‌اند. پایه‌های نظری رویکرد انتقادی بر این دیدگاه استوارند که بین رخداد‌های «خرد» (از جمله رخداد‌های کلامی) و «کلان» پیوندی وجود دارد، به این ترتیب که ساختارهای کلان از سویی دربرگیرنده‌ی شرایط تحقق رخداد‌های خرد، و از سوی دیگر نتیجه‌ی آن‌ها هستند. بنابراین، رویکرد انتقادی نمی‌پذیرد که بین مطالعه‌ی «خرد» (که مطالعه‌ی گفتمان نیز بخشی از آن است) و مطالعه‌ی «کلان» مرزی دقیق و غیرقابل انعطاف وجود دارد (همان، صص ۲۶-۲۷).

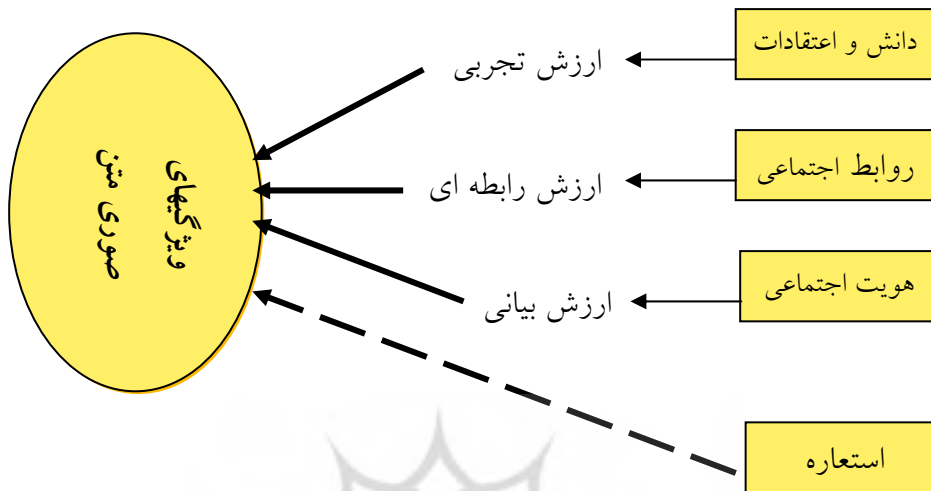
«به نظر می‌رسد که در بخش اعظم فعالیت‌های «توصیفی» مسلط درباره‌ی گفتمان، تعامل‌های کلامی، در حقیقت، دقیقاً با این نگرش مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. بنابراین، اختیار کردن «اهداف انتقادی» [در تحلیل گفتمان]، پیش از هر چیز دیگر، به معنای مطالعه‌ی تعامل‌های کلامی با توجه به «تعین» آن‌ها به وسیله‌ی ساختارهای اجتماعی و نیز تأثیراتشان بر آن ساختارها است. به هر حال، چنان‌که پیشتر هم به هنگام بحث درباره‌ی متن‌ها گفتم، برای مشارکین در تعامل نه لزوماً تعین‌ها آشکار و روشن‌اند و نه تأثیرات آنها، عدم وضوح، روی دیگر سکه‌ی طبیعی‌سازی است. بنابراین، می‌توان گفت که اهداف تحلیل انتقادی گفتمان نیز زدودن طبیعی‌شدگی است» (همان، ص ۴۰).

فرکلاف در تحلیل انتقادی گفتمان به دنبال تحلیل دقیق متون به عنوان جزیی مهم از تحلیل‌های علمی اجتماعی کل اعمال و فرایندهای اجتماعی و فرهنگی است. همچنین باید گفت در نظر او، که تحلیل انتقادی گفتمان فقط شکل دیگری از تحلیل‌های آکادمیک نیست، بلکه روشی است که می‌تواند در تحقیقاتی که در چنبره‌های زبان‌شناختی - گفتمانی سلطه و استثمارگر افتاده‌اند، نیز به کار رود. باید همگان در پیدایش و گسترش آگاهی انتقادی نسبت به زبان به مثابه‌ی عاملی برای سلطه مشارکت کنند. و بر این نکته تأکید ویژه شود که تحلیل گفتمان متن‌های گفتاری یا نوشتاری باید بر تحلیل‌های نظام‌مند بافت اجتماعی‌شان منطبق باشد.

سطوح تحلیل انتقادی گفتمان

سطح توصیف: رویکرد توصیفی، یا شبه تبیین‌هایی درباره‌ی هنجارهای تعامل - مانند الگوی «هدف فعالیت» - به دست می‌دهد، و یا هنجارهای تعامل را چنان می‌نگرد که گویی فقط به توصیف نیاز دارند و نه به تبیین. الگوی «هدف فعالیت» - به دست می‌دهد، و یا هنجارهای تعامل را چنان می‌نگرد که گویی فقط به توصیف نیاز دارند و نه به تبیین. در هر یک از این دو شق، با این فرض که توانایی حفظ سلطه‌ی صورت‌بندی ایده‌نولوژیک - گفتمانی، بزرگ‌ترین تأثیر قدرت در گفتمان است، عدم توجه جدی به تبیین هنجارها باعث می‌شود که قدرت نادیده انگاشته شود؛ و افزون بر این، آنچنان بر مکالمه‌ی مشارکت‌آمیز افراد برابر تأکید شده است که حتی مسائل مربوط به جایگاه نیز نسبتاً مورد غفلت قرار گرفته‌اند. فرکلاف می‌گوید: «رویکرد توصیفی، مکالمه‌ی مشارکت‌آمیز افراد برابر را عملاً به سطح نمونه‌ای آرمانی و عام تعامل کلامی ارتقا داده است» (همان، ص ۵۸). از دیدگاه انتقادی، توصیف شرایطی که در آن نوع خاصی از تعامل‌ها ممکن است رخ دهند عنصری ضروری در تبیین این گونه تعامل‌هاست، و به نظر فرکلاف بدون توجه به توزیع و نحوه‌ی اعمال قدرت در نهاد و، نهایتاً در صورت‌بندی اجتماعی، نمی‌توانیم به چنین توصیفاتی دست یابیم. با فرض اهداف تبیینی محدود در رویکرد توصیفی، مفهوم قدرت در خارج از حیطه‌ای این رویکرد قرار می‌گیرد.

به طور خلاصه، توصیف به عنوان یک مرحله از تحلیل انتقادی گفتمان در آرای فرکلاف، براستخراج مجموعه ویژگیهای صوری که در یک متن خاص یافت می‌شود، معطوف است.



مفهوم ایدئولوژی با اهداف محدود تبیینی در رویکرد توصیفی جور در نمی‌آید، زیرا از آن‌جا که ایدئولوژی‌ها، بنا به تعریف، بازنمودهایی هستند که نیروهای اجتماعی در این سطوح به وجود آورده‌اند، این مفهوم ضرورتاً ما را به جایی خارج از موقعیت بلافضل، یعنی به نهاد اجتماعی و صورت‌بندی اجتماعی ارجاع می‌دهد (فرکلاف، ۱۳۷۹، صص ۵۴ و ۵۵).

سطح تفسیر: ویژگی‌های صورتی متون دارای ارزش تجربی، رابطه‌ای و بیانی، پیوندی و یا ترکیبی از این‌ها هستند که فرکلاف سه مورد نخستین را به سه جنبه‌ی عمل اجتماعی که ممکن است توسط قدرت محدود شوند (مضامین، روابط و فاعلان) و تأثیرات ساختاری آن‌ها (بر آگاهی، اعتقادات، مناسبات و اجتماعی و هویت اجتماعی) پیوند زده است. به هر حال روشن است که نمی‌توان از طریق ویژگی‌های صورتی متن مستقیماً به این تأثیرات ساختاری بر شالوده‌ی جامعه دست یافت؛ چرا که اساساً نوع ارتباط متن و ساختارهای اجتماعی، رابطه‌ای غیر مستقیم است. این رابطه بیش از هر چیز توسط گفتمان که متن خود بخشی از آن است برقرار می‌شود، چرا که ارزش ویژگی‌های متنی تنها با واقع شدن در تعامل اجتماعی است که جنبه‌ی واقعی می‌یابد و از نظر اجتماعی نیز عملی می‌شود. در این‌جا است که متون بر اساس پیش‌فرض‌های مبتنی بر عقل سلیم (بخشی از دانش زمینه‌ای) که به ویژگی‌های متنی ارزش می‌دهند، تولید و تفسیر می‌شوند. این مرحله‌ی دوم کار ما یعنی تفسیر خواهد بود. با مرور بر نظرات فرکلاف در می‌یابیم که او از واژه‌ی

تفسیر هم برای نامیدن یک مرحله از مراحل موردنظر و هم برای تفسیر متون توسط مشارکین گفتمان، استفاده کرده‌است. این انتخاب با این هدف انجام شده تا بر شباهت‌های اساسی بین تحلیل‌گر گفتمان و مشارکین تأکید شود. تفسیرها ترکیبی از محتویات خود متن و ذهنیت مفسر است و مقصود فرکلاف از این دومی دانش زمینه‌ای است که مفسر در تفسیر متن به کار می‌بندد. همچنین از منظر مفسر ویژگی‌های صوری متن در حقیقت به منزله‌ی سرنخ‌هایی هستند که عناصر دانش زمینه‌ای ذهن مفسر را فعال می‌سازند و تفسیر، محصول ارتباط متقابل و دیالکتیکی این سرنخ‌ها و دانش زمینه‌ای ذهن مفسر خواهد بود.

مشارکین گفتمان، بافت موقعیتی را تا حدی بر اساس سرنخ‌های بیرونی (مانند ویژگی‌های موقعیت مادی گفتمان و خصوصیات فردی مشارکین که قبلاً درباره‌ی آن بحث شد) و تا حدی نیز بر اساس جنبه‌هایی از دانش زمینه‌ای خود تفسیر می‌کنند. این جنبه‌ها خود پایه‌ی تفسیر سرنخ‌ها هستند - خصوصاً در مورد بازنمودهای اجتماعی و نهادی نظم اجتماعی، که به مشارکین امکان می‌دهد موقعیتی را که عملاً درگیر آن هستند به انواع معین موقعیت‌های گفتمانی مربوط کنند. تفسیر موقعیت، توسط مشارکین گفتمان، تعیین‌کننده‌ی نوع گفتمانی است که به کار گرفته شده است و این نیز به سهم خود بر ویژگی شیوه‌های تفسیری که در تفسیر متنی از آن استفاده شده است تأثیر خواهد گذاشت. مثلاً مفسرین در روند تفسیر متن حدس و گمان‌هایی در خصوص ساختار متن و "جان مایه" آن خواهند داشت و این حدس و گمان‌ها احتمالاً در درک معانی عبارات منفرد و انسجام موضعی بین آن‌ها مؤثر خواهد بود. به بیان دیگر، باید گفت که تفسیر متون به صورت "بالا به پایین" (سطوح بالاتر شکل دهنده سطوح پایین‌تر هستند) و «پایین به بالا» انجام می‌شود.

همچنین وضعیت مشابهی در خصوص رابطه‌ی تفسیر زمینه یا بافت و تفسیر متن وجود دارد: وقتی مفسر زمینه‌ی متن را مشخص می‌کند، این نظر می‌تواند بر تفسیر متن مؤثر باشد، اما تفسیر زمینه خود به تفسیر متن وابسته بوده و در مسیر تفسیر می‌تواند دستخوش تغییر شود. بنابراین تصویری که از تفسیر در ذهن ما ترسیم می‌گردد، تصویر نسبتاً پیچیده‌ای است (همان، ص ۲۲۱).

ضروری است که در هر مورد خاص، بافت موقعیتی مورد توجه مشارکین گفتمان و اشتراک یا عدم اشتراک تفسیر در میان آن‌ها را تبیین کنیم. ما همچنین می‌باید آگاه باشیم که چگونه، تفسیر قدرت مندتر یک طرف می‌تواند بر طرف دیگر تحمیل شود. بک پیامد دیگر آن است که ایده

نولوژی‌ها و روابط قدرت زیربنای آن‌ها، تأثیر عمیق و گسترده‌ای بر تفسیر و تولید گفتمان خواهند داشت، چرا که آن‌ها در شیوه‌های تفسیر - نظم‌های اجتماعی - جای گرفته‌اند که خود سنگ بنای رفیع‌ترین سطح حکم تفسیری هستند که دیگر موارد بر آن‌ها اتکا دارند - "من در چه موقعیتی هستم". بنابراین، مفسر در تفسیر متن همواره بافت متن را در ذهن دارد. این بدان معناست که ارزش‌های ویژگی‌های خاص متن به تشخیص مفسر از نوع بافت موقعیتی بستگی دارد (همان، ص ۲۳۰).

نتایج این وابستگی چشمگیر تفسیر به بافت موقعیتی خود می‌تواند نوعی هشدار به زبان‌شناسانی باشد که از روی عادت معنا را یک خصوصیت صرفاً زبانی می‌دانند. عکس‌العمل قابل فهم در این ارتباط آن خواهد بود که تلاشی کنیم تا محدوده‌ی بافت را تعریف کرده، به گونه‌ای دامنه‌ی وسیع آن را محدود نماییم. به هر حال باید توجه داشت که بافت موقعیتی هر گفتمان خاص دربرگیرنده‌ی نظام اجتماعی و مناسبات قدرت در بالاترین سطح اجتماع خواهد بود. همان‌گونه که با تفکر سنتی نظر بر این بوده است که یک جمله‌ی واحد به طور ضمنی در برگیرنده‌ی تمامی زبان می‌باشد، به همان ترتیب گفتمان نیز به طور ضمنی در برگیرنده‌ی تمامی جامعه خواهد بود. این سخن، سخن صحیحی است چرا که طرح‌های بنیادی طبقه‌بندی عمل اجتماعی و گفتمانی که دیگر امور بر آن‌ها متکی هستند - آن‌چه فرکلاف نظم‌های اجتماعی و نظم‌های گفتمان نامیده است - در قالب‌های اجتماعی و نهادین آن گفتمان خاص شکل خواهد گرفت.

مرحله تفسیر تصحیح‌کننده این باور نادرست است که فاعلان در گفتمان مستقل هستند. این مرحله در حقیقت آن‌چه را که برای مشارکین امری تلویحی بوده به روشنی بیان می‌کند: وابستگی کنش‌گفتمانی به پیش‌فرض‌های تبیین‌ناشده‌ی مأخوذ از عقل سلیم و مندرج در دانش زمینه‌ای و نوع گفتمان. به هر حال باید توجه داشت که مرحله‌ی تفسیر به خودی خود بیانگر روابط قدرت و سلطه و ایده‌نولوژی‌های نهفته در پیش‌فرض‌های یاد شده، که کنش‌های گفتمان معمول را به صحنه‌ی مبارزه‌ی اجماعی تبدیل می‌کند نخواهد بود. به منظور تحقق چنین هدفی مرحله‌ی تبیین ضروری خواهد بود (همان، ص ۲۴۴).

سطح تبیین: می توان از مرحله تفسیر به تبیین با توجه به این نکته گذر نمود که با بهره گرفتن از جنبه های گوناگون دانش زمینه ای به عنوان شیوه های تفسیری در تولید و تفسیر متون، دانش یاد شده باز تولید خواهد شد. این باز تولید برای مشارکین گفتمان پیامدی جانبی، ناخواسته و ناخود آگاه است؛ این امر در واقع به نوعی در مورد تولید و تفسیر نیز صدق می کند. باز تولید مراحل گوناگون تفسیر و تبیین را به یکدیگر پیوند می دهد زیرا در حالی که تفسیر چگونگی بهره جستن از دانش زمینه ای در پردازش گفتمان را مورد توجه قرار می دهد، تبیین به شالوده اجتماعی و تغییرات دانش زمینه ای و البته باز تولید آن در جریان کنش گفتمانی می پردازد. هدف از مرحله ی تبیین، توصیف گفتمان به عنوان بخشی از یک فرآیند اجتماعی است؛ تبیین گفتمان را به عنوان کنش اجتماعی توصیف می کند و نشان می دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی، گفتمان را تعیین می بخشد؛ همچنین تبیین نشان می دهد که گفتمان ها چه تأثیرات باز تولیدی می توانند بر آن ساختارها بگذارند، تأثیراتی که منجر به حفظ یا تغییر آن ساختارها می شوند. دانش زمینه ای واسطه ی تعین اجتماعی و این تأثیرات است؛ به این معنا که ساختارهای اجتماعی به دانش زمینه ای شکل می دهند. و این یکی شکل دهنده ی گفتمان هاست و گفتمان ها دانش زمینه ای را حفظ می کنند یا آن را تغییر می دهند و این دومی باز به نوبه ی خود حافظ یا تغییر دهنده ی ساختارهاست (همان، ص ۲۴۵).

در بررسی تبیین، نظریه نوع تأکید بر روند یا ساختار - روند مبارزه یا مناسبات قدرت - می توان آن را دارای دو بعد دانست. از یک سو می توان گفتمان را به عنوان جزئی از مبارزه ی اجتماعی قلمداد کرد و آن را در متن گسترده تر (غیر گفتمانی) مبارزات و تأثیرات این مبارزات بر ساختارها قرار داد. این نوع نگرش، تأثیرات اجتماعی گفتمان بر خلاقیت و آینده را مورد تأکید قرار خواهد داد. از سوی دیگر می توان نشان داد که کدام یک از روابط قدرت تعیین کننده ی گفتمان ها است و این که روابط مذکور خود نتیجه ی مبارزه اجتماعی اند و توسط کسانی که خود در قدرت هستند ایجاد می شوند (و در وضع مطلوب، طبیعی جلوه می کنند). این خود تأکیدی است بر تعین اجتماعی گفتمان و بر نتایج مبارزات گذشته. تأثیرات اجتماعی گفتمان و عوامل اجتماعی تعیین کننده ی گفتمان می بایست در سه سطح سازمان اجتماعی (اجتماعی، نهادی، موقعیتی) تحقیق و بررسی شود.

مرحله‌ی تبیین متضمن ترسیم چشم انداز خاصی درباره‌ی دانش زمینه‌ای است که این چشم اندازها مشخصاً به عنوان ایدئولوژی‌های گوناگون قلمداد می‌شوند. این بدان معناست که پیش فرض‌های مربوط به فرهنگ، مناسبات اجتماعی و هویت‌های اجتماعی که خود جزئی از دانش زمینه‌ای هستند، توسط مناسبات قدرت در جامعه یا نهاد تعیین می‌شوند و از نظر نقشی که بر مبارزه جهت حفظ یا تغییر روابط قدرت دارند، از منظری ایده نولوژیک نگریسته می‌شوند (همان، ص ۲۵۰).

تلفیق روش ونظریه در تبیین مسئله‌ی خاطرات زنان از جنگ ایران و عراق

با توجه به عنوان مقاله حاضر که عبارت است از « بررسی تأثیر گفتمان رسمی در خاطرات زنان از جنگ ایران و عراق »، در این قسمت تلاش می‌شود با بهره‌گیری از مفاهیم استخراج شده از آرای نورمن فرکلاف و آنچه به تفصیل در بیان روش و اهداف تحلیل انتقادی گفتمان از آن یاد شد، ابعاد مسئله به روشنی تبیین شود.

گفتمان رسمی؛ گفتمان جمهوری اسلامی

گفتمانی در قالب نظام سیاسی حاکم بر جامعه برای تولید معنا در یک حیطه رسمی. در جامعه ما این نوع گفتمان در گفتمان جمهوری اسلامی متبلور است.

معرفی گزاره‌های گفتمان رسمی جمهوری اسلامی

- تلاش برای صدور انقلاب اسلامی
 - تأکید بر حقانیت سربازان و رزمندگان ایران در دفاع از آرمانهای انقلاب اسلامی
 - اعتقاد به جهاد و شهادت در راه حفظ آرمانها و ارزشهای انقلاب اسلامی
 - تأکید بر ادای واجبات دینی به عنوان یکی از ارزشهای انقلاب اسلامی
 - رعایت حریم شرعی زن و مرد نامحرم
 - الگوی تفکیک جنسیتی زن و مرد نامحرم در مناسبات اجتماعی
 - رعایت حجاب به عنوان یکی از هنجارهای اصلی انقلاب اسلامی
- با مروری بر این گزاره‌ها آشکار می‌شود که گزاره‌های مذکور به راحتی در گفتمان انقلاب اسلامی و گفتمان دینی نیز قابل مشاهده است.

بازتولید گزاره های ایدئولوژیک در قالب روایت زنان از جنگ

در بازتولید گزاره های ایدئولوژیک روایت زنان از جنگ، قلمرو تولید گزاره ها مد نظر نیست، بلکه عرصه توزیع و مصرف آنها مورد توجه است. در واقع گزاره های باز تولید شده گزاره هایی هستند که مصرف کننده آنها با مصرف ناآگاهانه سبب باز تولید آن می شوند. برای توضیح بهتر این مفهوم به اختصار می توان گفت که در بخشی از خاطرات تعدادی از زنان جنگ ایران و عراق، این گزاره ها توسط راویان خاطرات مورد استفاده قرار گرفته و باز تولید شده اند. از جمله گزاره های بازتولید شده آنها می توان به مواردی چند اشاره کرد:

- حفظ حریم روابط میان زن مسلمان و مرد بیگانه

- بازتولید معنای حجاب و پوشش زن مسلمان

- جداسازی زن مسلمان معتقد به حجاب و آموزه های دینی از زن غیر معتقد.

- تلاش برای صدور انقلاب

- تأکید بر شهادت به عنوان آرمان ایدئولوژیک

در تمامی گزاره ها با استفاده از عبارت بندی افراطی و دگرسان، اشاره مستقیم به باورهای ایدئولوژیک ناشی از گفتمان رسمی جمهوری اسلامی، گزاره های آن بازتولید شده است.

طبیعی شدگی ایدئولوژیک در روایت زنان از جنگ

مطابق آنچه که در آرای نظریه فرکلاف بیان شد، طبیعی شدگی بازنمودهای ایدئولوژیک خاص را - یعنی آن جنبه از ایدئولوژیک که مجدداً توسط فاعلان گفتمانی مورد استفاده قرار گرفته و بازتولید می شود - به شکل عقل سلیم و اصول پذیرفته شده در می آورد بنابراین آنها را چنان غیر شفاف می سازد که دیگر به عنوان ایدئولوژی نامیده نمی شوند. در خصوص روایت زنان از جنگ گزاره های ایدئولوژیک باز تولید شده به دلیل نهادینه شدن در عمل گفتمانی، عمل اجتماعی و متن موجود در خاطراتشان (عناصر و ارکان گفتمان زنان) روند بروز آنها را طبیعی ساخته است بی آنکه خود بر آن آگاه و دانا باشد.

بازتولید هژمونی در روایت زنان از جنگ

در طرح مسئله اشاره شد که غالباً منبع صدور گزاره های ایدئولوژیک در یک جامعه زبانی، مردان هستند و هنجارهای ایدئولوژیک اغلب توسط کنشگران مرد تعیین می شود که در واقع

بخش اعظم هنجارهای ایدئولوژیک گفتمان رسمی جامعه است. در مرور و تجزیه و تحلیل بخشی از روایت زنان از جنگ، تسلط این گزاره هاوسیادت آنها بر نوع روایت زنان بی آنکه خود از این سلطه آگاه باشند، را در قالبی هژمونیک نمایان می سازد.

خط سیر روایت خاطرات این دسته از زنان از آنچه در جنگ بر آنها گذشته، تکرار و بازتولید همان گزاره هایی است که گفتمان رسمی با خصایص هژمونیک خود آنها را به صورت عقل سلیم راویان زن، جلوه گر ساخته است. به قول فرکلاف: «هژمونی، هم یک الگو در اختیار ما قرار می دهد و هم یک قالب» (۱۳۷۹، ص ۱۰۴). این نوع تعریف از هژمونی در تحلیل خاطرات انتخاب شده از زنان با موضوع جنگ، بدون قصد اعمال سلطه از جانب گفتمان رسمی و از طریق یکپارچگی گروهها و نهاد های مستقل با روابط قدرت و حاکمیت به نظر می رسد استقلال اندیشه و رویکرد فکری گروههای انسانی از جمله زنان را هدف قرار داده و آنها را به سوی درونی سازی هنجارهای ایدئولوژیک حاکم بر جامعه می پوشاند.

بازجست سطوح تحلیل انتقادی گفتمان در خاطرات زنان از جنگ

سطح توصیف

مرحله نخست از تحلیل انتقادی گفتمان خاطرات زنان از جنگ ایران و عراق به توصیف متون خاطرات از حیث چستی تأثیر پذیری آنها از گفتمان رسمی جمهوری اسلامی ایران می پردازد. به همین منظور خاطراتی از زنان درگیر با جنگ هشت ساله ایران و عراق در گروههای مختلف انتخاب شده اند. با استخراج گزاره های گفتمانی آنها به عنوان کوچکترین واحد شکل دهنده خاطرات و روایات، به معنای تولید شده از رویه های معنایی آن گزاره ها پرداخته و در نهایت به وابستگی یا عدم وابستگی آنها به انواع گفتمان ها به ویژه گفتمان رسمی جمهوری اسلامی اشاره شده است.

متن خاطره شماره ۱:

"بازرسی حیب که تمام شد، سرباز عراقی آمد سراغ من. تمام وجودم را وحشت فرا گرفت. لحظات کشنده و نفس گیری بود. نگاهی از سر خواش و تمنا به سرباز و بقیه انداختم شاید رأی شان عوض شود، اما اثر نکرد. فریاد زدم "مگه شما دین ندارین، مگه شما مسلمون نیستین؟" یکی از سرباز ها گفت: "باید شما رو تفتیش کنیم." گفتم: «لباس من جیب نداره، هر چی

هست، تو ماشینه، خیالتون راحت باشه، من هیچی ندارم». سرباز عراقی عقب نشست. آن که ارشد تر بود، گفت: "باشه وقتی شما رو بردیم جای دیگه، معلوم میشه." رفتند سراغ ماشین. نفس راحتی کشیدم و به حیب نگاه کردم، راضی بود. احساس کردم چقدر این لحظات بر او سخت گذشته ("اسیر، ۱۳۳۹، ص ۲۳).

نکته ۱: مطابق نظرات "نورمن فرکلاف" در تحلیل متن به سراغ ویژگیهای صوری که آن متن ممکن است داشته باشد، می رویم یعنی ارزشهای تجربی، رابطه ای، بیانی و استعاره ها.

۱- ویژگیهای صوری خاطره ۱

- ۱-۱. ارزش تجربی: ممنوعیت لمس بدن زن مسلمان توسط مرد نا محرم در اعتقادات دینی
- ۱-۲. ارزش رابطه ای: بکار بردن کلمات رسمی در رابطه اجتماعی دشمن و اسیر زن.
- ۱-۳. ارزش بیانی: ارزشیابی منفی راوی خاطره از عدم پایداری نیروهای دشمن به احکام دینی زن و مرد

۲- گزاره های گفتمانی

- ۲-۱. حفظ حریم روابط زن مسلمان و مرد بیگانه
- ۲-۲. پرهیز از گناه
- ۲-۳. ممنوعیت لمس بدن زن مسلمان توسط مرد نا محرم حتی در اسارت دشمن
- ۲-۴. اعتقاد بر عدم ممنوعیت فقط نزد محارم.
- ۲-۵. جنبه ایدئولوژیک این کنش بر پایه تعلیمات دینی
- ۲-۶. باز تولید معنای حجاب و پوشش زن مسلمان در گزاره های انقلاب اسلامی
- ۲-۷. جداسازی زن مسلمان معتقد به حجاب و آموزه های دینی از زن غیر معتقد
- ۲-۸. الگو سازی رفتار برای جذب مخاطب

۳- رویه های معنایی

- ۳-۱. "تمام وجودم را وحشت فرا گرفت": غیر ارادی
- ۳-۲. "لحظات کشنده و نفس گیری بود": غیر ارادی
- ۳-۳. "نگاهی از سر خواهش و تمنا به": غیر ارادی
- ۳-۴. "فریاد زدم: مگه شما مسلمون نیستین": غیر ارادی

۳-۵. "گفتم: لباس من جیب نداره...": ارادی

۳-۶. "نفس راحتی کشیدم و به...": غیر ارادی

۳-۷. "حیب راضی بود": ارادی

۳-۸. "احساس کردم چقدر این لحظات...": غیر ارادی

۳-۹. "مگه شما مسلمون نیستین و...": ارادی

نکته ۲: از آنجا که می توان گفت هر گفتمان متشکل از گزاره ها و رویه های معنایی برای تولید معناست لذا در ادامه تجزیه و تحلیل این متن به معنای تولید شده از گزاره ها و رویه های معنایی ذکر شده در سطور بالا، اشاره می کنیم.

۴- معنای تولید شده از رویه های معنایی گزاره های این خاطره عبارتند از:

۴-۱. تأکید بر حفظ حریم شرعی و دینی زن مسلمان در مقابل مرد نامحرم

۴-۲. ارائه الگو از یک زن مسلمان برای تأکید بر اعتقادات دینی و عمل به آنها حتی در شرایط سختی چون اسارت.

۴-۳. ارجاع به معنای حجاب و پوشش به عنوان یک ارزش دینی در گفتمان انقلاب اسلامی.

۴-۴. الگو سازی یک معنای دینی برای تبلیغ ارزشهای انقلاب اسلامی

۴-۵. الگوی تفکیک جنسیتی در ارتباط زن و مرد مسلمان

۵- تحلیل گفتمانی

از میان معنای تولید شده و جمع بندی گفتمان های مختلف حاصل از آنها، بندهای ۱-۴ و ۲-۴ در حوزه گفتمان دینی، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی با حیطه (به ترتیب) غیر رسمی و رسمی قرار می گیرند. بند ۳-۴ در حوزه گفتمان انقلاب اسلامی با حیطه گفتمان غیر رسمی قرار دارد. بند های ۴-۴ و ۵-۴ از الزامات گفتمان جمهوری اسلامی با حیطه گفتمان رسمی.

در این خاطره از یک زن اسیر ایرانی، ویژگیهای صوری مختلف رابطه ای تجربی و بیانی دیده می شود. گزاره های گفتمانی درون این متن همانطور که دیدیم تحت تأثیر گفتمان رسمی و غیر رسمی جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی است. این خاطره باز نمود آموزه های رسمی و ایدئولوژیک باورها و اعتقادات راوی آن می باشد. گرچه تأیید بر روابط اجتماعی دو سویه با دشمن و حتی ارزشیابی منفی راوی نسبت به عدم پابندی دشمن بر رعایت احکام دینی زن و مرد

بیانگر ارزشهای رابطه ای و بیانی این خاطره هستند، ولی به نظر می رسد با استفاده از عبارت بندی افراطی و دگر سان و تأکید بسیار بر ارزشهای تجربی، آن را نسبت به دو ارزش دیگر محور و ویژگیهای صوری این متن نموده است.

سطح تفسیر

مرحله دوم از تحلیل انتقادی گفتمان خاطرات زنان از جنگ ایران و عراق به تفسیر متون خاطرات از حیث چرایی تأثیر پذیری یا عدم تأثیر آنها از گفتمان رسمی جمهوری اسلامی و یا سایر گفتمانها می پردازد. برای این منظور گزاره های گفتمانی این خاطرات را در سه سطح گفتمان دینی، گفتمان انقلاب اسلامی و گفتمان جمهوری اسلامی استخراج کرده ایم.

بافت موقعیتی خاطره ۲

موقعیت: درون یک آمبولانس، حبیب: اسیر، نگهبان: دشمن

در موقعیت تعاملی فوق همه چیز در ارتباط با هم قرار دارد. حبیب قصد خواندن نماز می کند، نگهبان به محض متوجه شدن اسلحه را در دستش جابجا می کند و به او مهر می دهد. بعد اعلام می کند که این مهر کربلاست و به این طریق شیعه بودن خودش را بیان می کند و هم چنین به آنها اظهار می کند که او به عنوان یک سرباز ناگزیر از اطاعت فرمانده است ولی روزی که مجبور به انجام آن بود، اولین تیر را به کسی که دستور تیر بدهد و سپس به خودش می زند. در اینجا شاخصه های گفتمان دینی « شیعه بودن»، « مهر کربلا»، کاربرد « کلمه خواهر»، حتی حس نوع دوستی و مهمتر از همه فداکاری و ایثار و نهایتاً شهادت است. این گزاره های دینی دقیقاً در تعامل گزاره های انقلاب اسلامی که در اینجا یکی از آنها تأکید بر حقانیت نیروهای ایرانی در دفاع از آرمانهای انقلاب اسلامی تا پای جان است. این هر دو گزاره های گفتمانی که در پیوند و ربط مستقیم با گزاره های گفتمان جمهوری اسلامی که در آنها تأکید بر تقدس دفاع به منظور استقلال کشور (رسانیدن خود به نیروهای ایرانی) و ناموس (کاربرد کلمه خواهر) و دین (کاربرد کلمه کربلا) کاملاً قرار دارد. در این پاراگراف بافت موقعیتی متشکل از نظم اجتماعی است که گفته شد. برابر این نظم اسیر ناگزیر از تبعیت از نگهبان است. نگهبان ناگزیر از فرمانبرداری از فرمانده خویش است در عین حال هر دو در یک گزیر و استیصال قرار دارند. در این نظم هر دو به یک اعتقاد، باور دارند با این تفاوت که اسیر این اعتقاد و باور را اعلام کرده و از او سلب آزادی شده

و نگهبان تقيه می کند و لذا آزادتر از اسیر محسوب می شود. گرچه او نیز به نوعی گرفتار است. اسیر و نگهبان هر دو از این حیث که به استقلال کشور و حقانیت مبارزه و دفاع نیروهای ایرانی اعتقاد دارند، با هم همراهند. نقطه اوج این نظم زمانی است که نگهبان اعلام می کند در صورت واداشته شدن به تیر اندازی به روی برادر مسلمان خویش، خود و فرمانده را خواهد کشت. بافت بینا متنی کاملاً بیانگر تعامل دو جانبه میان افراد درگیر در صحنه است. حیب قصد خواندن نماز می کند / نگهبان متوجه می شود / اسلحه را دست به دست می کند / از جیب خود مهر بیرون می آورد / حیب اعتماد نمی کند چون با او بیگانه است / نگهبان همراه حیب را خواهر می خواند و مهر را مهر کربلا می نامد / و اعلام می کند که شیعه است. خطوط زیر این تعامل را به صورت پررنگ تر نشان می دهد:

بگیر خواهر / مهر کربلاست / من هم شیعه ام / مثل شما / ولی الآن یک سربازم / با خودم قرار گذاشتم / خودم را به نیروهای ایرانی برسانم. در واقع نگهبان با این جملات به برقراری یک رابطه تعاملی با اسیر و جلب اعتماد او در فضایی که عقلاً و منطقاً بی اعتمادی حاکم است، مبادرت می کند. بنابراین گزاره های گفتمانی دینی، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی یاد شده جملگی در خدمت برقراری این رابطه تعاملی در ایجاد یک نظم اجتماعی عمل می کنند. در صورتیکه اگر متن فاقد گزاره های فوق باشد نه این نظم اجتماعی و نه رابطه تعاملی برقرار نمی شد.

سطح تبیین

مرحله تفسیر برداشت ما را مبنی بر استقلال فاعلان گفتمان، تصحیح می کند و به وضوح می گوید که کنش گفتمانی به عناصر درونی تبیین نشده، عقل سلیم برگرفته شده از دانش زمینه ای وابسته است. به زبان ساده تر، تفسیر تنها از وابستگی کنش گفتمانی به پیش فرضهای گرفته شده از دانش زمینه ای، سخن می گوید. تحلیل ارتباط مناسبات قدرت و ایدئولوژیهای نهفته در آن با کنش گفتمانی، از عهده این مرحله خارج است و نیاز به مرحله تبیین دارد. در خصوص خاطرات بررسی شده زنان از جنگ ایران و عراق تفسیر بافت موقعیتی و بافت بینا متنی این خاطرات نشان داد که در همگی آنها، فاعلان گفتمان مستقل نبوده و در فضای متأثر از گزاره های گفتمانی دینی، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی که با حیطه گفتمان رسمی که مراد این

پژوهش است. با هدایت پیش فرضهای برگرفته از عقل سلیم مبتنی بر دانش زمینه ای، شکل گرفته اند.

تحلیل یافته ها و نتایج

۱. این مقاله در صدد آن بوده است که بررسی کرده و نشان دهد روایت ها - در اینجا خاطرات زنان از جنگ به عنوان گونه ای از روایت - متأثر از زمان و مکان پیرامون خود و فضای پارادایمیک در برگیرنده آنها هستند.

۲. با تکیه بر چهارچوب نظری تحلیل انتقادی گفتمانی «نورمن فرکلاف» از یک سو و روش تحلیل متون با تکیه بر جنبه انتقادی آن در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین در بررسی بخشی از خاطرات تولید شده با موضوع جنگ به عنوان خرده گفتمانی در دل گفتمان کلان و رسمی جمهوری اسلامی به باز تولید گزاره های این نوع گفتمان رسیدیم. در واقع تمامی رویه های معنایی گزاره های استخراج شده از خاطرات تحلیل شده، به این معنای تولید شده رسید که رد پای گفتمان رسمی جمهوری اسلامی در روایات زنان از جنگ ایران و عراق، کاملاً مشهود است. اگر روایات مورد نظر خارج از این فضای پارادایمی تولید و گزاره های آن مورد تحلیل قرار می گرفت، ما را به شاخصه های گزاره های گفتمانی برگرفته از همان فضا، رهنمون می ساخت و روایت ما از خرده گفتمان جنگ با آنچه اکنون باز تولید شده است، متفاوت می بود.

۳. یکی دیگر از نتایج تحلیل انتقادی گفتمان خاطرات مورد نظر این است که اگر بپذیریم با تغییر فضای پارادایمیک و گفتمان غالب تأثیر گذار بر تولید روایات ما از خرده گفتمان جنگ، نوع روایات تغییر می کنند، هر گاه به روایتی برخوردیم که خارج از فضای پارادایمیک غالب تولید شود، این امر موجب نگرانی ما نخواهد شد. در واقع افقی که این مقاله و نتایج آن بر ما می گشاید این است که می توانیم با زبان علمی راجع به صحت و سقم روایات گوناگون از جنگ صحبت کنیم و سبب رشد و خیزش گزاره های آن شویم. زیرا هیچ روایتی از روایات به دلیل تکثر زبان آنها نمی تواند مدعی باشد که تمامی ابعاد یک واقعه را به درستی تشریح کرده است. یک واقعه خاص، با روایت های گوناگون نقل و بیان می شود و این روایت های مختلف در کنار هم نمایی از یک واقعه را ترسیم می کنند.

۴. با نگاهی به تجزیه و تحلیل خاطرات منتخب در این مقاله، ردپا و تأثیر گفتمان رسمی جمهوری

اسلامی کاملاً مشهود است. روایت زنان از جنگ ایران و عراق در خاطراتشان در راستای همان گزاره هایی است که مفصل بندی این نوع گفتمان را تشکیل می دهد. وجود گزاره هایی چون الگوی تفکیک جنسیتی زن و مرد مسلمان، رعایت حریم شرعی روابط این دو، حقانیت سپاه نظامی ایران در جنگ هشت ساله و، همگی مؤید این فرضیه و ادعاست.

۵. مشاهده عناصر ایدئولوژیک دانش زمینه ای مستتر در گفتمان رسمی جمهوری اسلامی، در خاطرات تجزیه و تحلیل شده از دیگر موارد قابل توجه نوشته حاضر می باشد.

۶. مشاهده ی عناصر و گزاره های گفتمان رسمی در خاطرات مذکور ناشی از دانش زنان در برداشت از خود و واقعه ای چون جنگ است.

۷. از دیگر نکات بدست آمده که به یکی دیگر از سئوالات اصلی ما پاسخ می دهد این است که مناسبات قدرت موجود در سیستم و پیکره اصلی جمهوری اسلامی و گفتمان رسمی آن، شکل دهنده نوع روایت زنان برگرفته از دانش آنها درباره پدیده اجتماعی جنگ می باشد.

۸. پیوند گفتمان رسمی جمهوری اسلامی با گزاره های مفصل بندی شده گفتمان دینی و گفتمان انقلاب اسلامی و نفوذ این عناصر گفتمانی در لایه های زیرین باورها و اعتقادات زنان، تعیین شیوه های روایتی آنان را بدیهي و طبیعی ساخته است. این نیز یکی دیگر از یافته های حاصل از تجزیه و تحلیل متون خاطرات این گروه از افراد جامعه است.

فهرست منابع و مآخذ

اسمارت، بری (۱۳۸۵). **میشل فوکو**. ترجمه لیلا جو افشانی و حسن چاوشیان. [تهران]: نشر اختران، بهرامپور، شعبانعلی (۱۳۷۸). **درآمدی بر تحلیل گفتمان کتاب مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی**. به اهتمام محمد رضا تاجیک. تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان، رئیسی، رضا (۱۳۷۲). **اسی ۳۳۹: خاطرات خدیجه میرشکار**. [تهران]: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی،

سلیمی، اصغر (۱۳۸۳). "گفتمان در اندیشه فوکو". **کیهان فرهنگی**. شماره ۲۱۹. شیخ، محمد علی (۱۳۶۳). **پژوهشی در اندیشه های ابن خلدون**. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، فر کلاف، نورمن (۱۳۷۹). **تحلیل انتقادی گفتمان**. گروه مترجمان. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها،

میر فخرایی، تزا (۱۳۸۳). **فرآیند تحلیل گفتمان**. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها،